

اندرزنامه‌ها

برگزاری سنینار ماه گلگشته جهت بزرگداشت علامه سید رضی گردآورنده نهج البلاغه یا اندرزنامه حلی این ایبطالب (ع) تحت توجیحات سران جمهوری اسلامی ایران مرا پرآن داشت تا درباره اندرزنامه‌های بسیار و معتقد به زبان پهلوی و پازند و فارسی که بخش بزرگی از فرهنگ و ادبیات غنی این سرزمین دانش پرور را تشکیل می‌دهد، شمه‌ای به پیشگاه ملت عزیز خود عرضه دارم.

این اندرزنامه‌ها سراسر اثباته از مفاهیم بسیار عالی دینی - اخلاقی - سیاسی و فلسفی بوده که در پرورش روان و تلطیف روح و تهذیب اخلاق همگان بویژه جوانان کشور مهم بزرگی داشته و دارد.

از سوی دیگر آئین زرتشتی و کیش مزدابستی که پایه‌اش بر فرهنگ گستری و خردپروری استوار است پیوسته بزرگان دین و رهبران کشور و سران اجتماع را موظف می‌داود تا در هدایت هم‌میهنان و همکیشان در نگهداری خاک و فرهنگ نیاکان و آموزش اصول دین و اخلاق و راه خداشناسی در دست تا آنجا که در توان دارند بکوشند. در نتیجه این دستور سودمند، یادگارهای بسیار ارجمند و سخنان آموزنده‌ای به نام اندرزنامه‌های گوناگون بوسیله آن بزرگ مردان در فرهنگ و ادب و آیین این سرزمین اهورایی پدیدار گشته که نه فقط در طی زندگانی آنان وسیله ارشاد هم‌میهنان و همکیشان و جهانیان بوده بلکه پس از مرگشان نیز هادی و راهنمای مردمان می‌باشند.

گرچه این یادگارها که اینک به دست ما رسیده قطره‌ای از دریای بیکران فرهنگ ملی و مذهبی ماست، شایسته است آنرا در معرض دید و آگاهی همگان قرار دهیم تا ارج و ارزش آن چنانچه بایسته است بر فرزندان این آب و خاک پوشیده نماند. از میان این اندرزنامه‌ها آنچه اینک در دست ماست و کتاب ششم دینکرد هم اشاره‌ای بدان نموده عبارتند از: اندرزنامه آدر باد ماراسپند - اندرزنامه زرتشت پسر آدر باد - اندرزنامه بزرگمهر - اندرزنامه بهزاد فروز - اندرزنامه خسرو قبادان - اندرزنامه دانامرد - داروی خورمندی - اندرزنامه اوشترو دانا - اندرزنامه مزدیسنان - اندرز به بهدینان - اندرزنامه پدر به پسر - اندرزنامه پور بود کیشان - اندرزنامه پیشیان - گیتی و مینو خرد و تعداد دیگر.

خوشبختانه انجمن زرتشتیان تهران اندرزنامه آدر باد ماراسپند موبد زمان شاپور دوم ساسانی را در سالنمای خود به چاپ رسانیده که نظر همکیشان را بدان جلب می‌نماید. در کتاب خداینامه پهلوی به هنگام ذکر نام و کارنامه هریک از خسروان و بزرگان گذشته ایران به ذکر بخشی از اندرزهای آنان نیز پرداخته و چکامه سرای نامی ایران دوست شادروان فردوسی طوسی به شعر درآورده که نمونه‌ای از آنرا به قرار زیر می‌آورم:

اندرز اردشیر به فرزند خود شاپور

بدان ای پسر گماین سرای فریب نباشد کسی شادمان بی نهیب

نگهدار تن باش و آن خسر
 چو بر دین کند شهریار آفرین
 چنان دین و دولت بیکدیگرند
 نه بی تخت شاهی بود دین بجای
 نه از پادشه بی نیاز است دین
 چو دین را بود پادشه پاسبان
 سر تخت شاهان بیچد سه کار
 دگر آنکه بی مایه را بر کشد
 سه دیگر که با گنج خویشی کند
 رُخ مسرد را تیره دارد دروغ
 بدان کوش تا دور باشی ز خشم
 هر آنکه که خشم آورد پادشا
 و گردشمن آید ز مرزی پدید
 درم دادن و تبغ پیراستن
 بفردا مسمان کار امروز را
 بترس از بد مردم بد نهان
 نباید که باشی فراوان سُخن
 سخن بشنو و بهترین یاد گیر
 مکن خوار خواهنده درویش را
 هر آنکس که پوزش کند بر گناه
 همه راستی جوی و فرزانگی
 اگر کشور آباد داری بداد
 بدشمن هر آنکس که بنمود پُشت
 بی آزاری زیردستان گزین
 بگیتی نجوید جز از نام نیک

چو خواهی که روزت پند نگذرد
 برادر شود شهریار و دین
 تو گویی نگین و انگشترند
 نه بی دین بود شهریار بی پای
 نه بی دین بود شاهرا آفرین
 تو این هر دو را جز برادر مدان
 نخستین ز بیداد گر شهریار
 ز مرد هنرمند برتر کشد
 بدینار کوشد که بیشی کند
 بلندیش هرگز نگیرد فروغ
 بمردی بپوش از گنهکار چشم
 سبک مایه خواند و را پارسا
 ز پیکار او دل نباید کشید
 ز هر پادشاهی سپر خواستن
 بر تخت منشان بد آموز را
 که بر بدنهان تنگ باشد جهان
 بروی کمان پارسائی مکن
 نگر تا کدامین بود دلپذیر
 بر تخت منشان بد اندیش را
 تو بپذیر و کین گذشته مخواه
 ز تو دور بساد آرزو دیوانگی
 بمائی تو آباد، وز داد شاد
 شود زان سپس روز گارش درشت
 که یابی ز هر کس بداد آفرین
 هر آنکس که خواهد سرانجام نیک



اندر نامه خسرو قبادان

چنین گویند که چون انوشه روان خسرو قبادان زندگانش بسر رسید، پیش از آنکه روان از تنش بگدازد بزرگانرا چنین اندرز فرمود، که چون من درگذرم، گاهان (تابوت) مرا برداشته و در میدانی نهید و مردم بانگ زده بگویند: ای مردم از گناه پرهیزید و در کردار نیک کوشا باشید و بخوشی جهان ناپایدارد میندید، چه این تن همان تنی است که تا دیروز از فقر و شکوهش کسی نمی توانست بیش از سه گام به نزدیکتر شود و تا دیروز همواره در گسترش اشوئی و نیکی کوشش می کرد. اینک امروز همان تن را بنگر که کسی از ترس پلید شدن تا سه گام باو نزدیکتر نشود و هر کس به آن دست زند تا خود را نشوید پاک نشود.

نمی تواند به ستایش یزدان پردازد یا با نیکان و پاکان آمیزش کند.

آری این تن ن دیروز از بزرگی و شکوه دست بکس نمی دد و امروز از پستی و ریختگی کسی دست به آن نزنند.

پس ای مردم، پارسا و نیکوکار باشید و در بهبودی و بهروزی جهان و جهانیان بکوشید. در دین بهی استوار مانید و یا رادان و راستان همراه باشید. اندرز آموز گاران دین را بشنویید و بکار بندید و به آنچه از هورمزد بشما رسیده خوبستند و خشنود باشید و به خواسته دیگران چشم مدارید و دست میازید. در داد و دهش به بینویان و درمانه گان کوتاهی مکنید و بدانید که چون از جهان در گذرید چه و بزرگی تپاه گردد و غم و شادی در گذرد.

زنهار ای مردم آگاه باشید که چون زندگی کوتاه جهان را در سپرید راه دشواری در پیش دارید. در آنجا داوران دگر که بدهای شما را خواهد مسجید و کسی کار نیک و کفیه به شما وام نخواهد داد و برای رستگاری شما پاره (یشوه) پذیرفته نخواهد شد.

زنهار ای مردم تن را بر روان بردهی مدهید چه تنها با کردار نیک می توانید از پل چینود گذر کنید. در آنجا داوران راست و درستی چون مهر و سروش و روشن نگران کردار شما خواهند بود. پس ای مردم نیکی کنید تا گروسانی شوید. کسی را بر شخند و سرزنش مکنید، چه نیکی و صدی در سرشت همه هست. پس خود را به زیور یکی بینازید. ویدی و زشتی را از خود دور سازید. این نیز گفته اند که هر کس باید بیندیشد و بداند که از کجا آمده و در این جهان برای چه هست و باز به کجا خواهد رفت؟

من چنین دانم که از نزد دادار هورمزد آمده ام و برای برانداختن زشتی و دروغ به جهان آمده ام و باز به جای خود نرد هورمزد باز خواهم گشت و او از من شونی و راستی و کوشش و دانستی خواهد. ریواسی شاد باد خسرو پور قباد که این اندرز کرد و فرمان فرمود. سرانجام یافت بخشودنی و شادی - ایدون باد.

اندر ز شاه پوریه هرمز

ز دانش به یزدان نما نوسپاس	خُشک مرد دانای یزدان شناس
به آسایش و نیک نامی گرای	گریزان شو از مرد ناپاک رای
توانگر شود هر که خشنود گشت	دل آزر در خانه دود گشت
بمسال کسان دست بزند کسی	که بهره ندارد ز دانش بسی
بجز داد و خوبی مکن در جهان	پناه کهان باش و یار مهسان
بدینار کم تاز و بخشنده باش	همان داده باش و فرخنده باش
مزن بسوی آزار بانگ بلند	چو خواهی که بختت بود یارمند
دلت زنده باد بفرهنگ و هوش	ببند تا توانی بگیتی مکوش
خجرد هم چو آبست و دانش زمین	بدان کاین جدا و آن جدا نیست زین



ادبیات امروزی ایران نیز پُر است از اینگونه اندرزها بویژه اندرزهای پدران بفرزندان خود.